

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به مخصّص مجمل (9)

بررسی دیدگاه آیه‌الله خویی نسبت به مخصّص مجمل منفصل

سلسله دروس خارج اصول فقه – باب عامّ و خاصّ – جلسه پنجاه و پنجم

استاد

آیه‌الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد قیاس مانحن فیه که بحث در تخصیص متصل است به مقام تقييد، این قیاس مع الفارق است؛ به جهت اینکه در تقييد، جمله، جمله واحده است اما در تخصیص متصل، دو جمله است و دو ظهور است و رفع ید از یک ظهور، مبتنی بر حجیت ظهور دیگر در موارد مشمول خودش است.

نظر آیه الله خوئی در تمسک به عام در مخصّص مجمل مصداقی منفصل

حالا اگر مخصّص ما منفصل باشد، در مخصّص منفصل ایشان می فرمایند که ما موردی نداریم که قدماً تخصیص کرده باشند در این قضیه و مخصّص منفصل را متعرض شده باشند، و لکن از فتاوی آنها در قضایای مختلفه استفاده تمسک یا عدم تمسک می شود.

من جمله در بحث ضمان، وارد است که اگر در امانت یا غصبیت یک مال مقبوضی شک بشود - حالا موارد امانت مثل عاریه، ودیعه و امثال ذلک است - فرموده اند که حکم به ضمان است و این حکم به ضمان طبعاً به جهت «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّي»^۱ است که مشمول عموم این قاعده می شود و این مورد، از شبهات مصداقیه است که شک در مورد مخصّص، موجب شک در مصداق عام می شود؛ و لکن در اینجا به جهت تحکیم حجیت عام بر مورد شک، آن عموم علی الید شامل مانحن فیه خواهد شد و حکم به ضمان است؛ البته بعداً در این خصوص توضیح بیشتری داده می شود که حکم آنها به جهت تمسک به عام نیست.^۲

نمونه ای از مخصّص مجمل مصداقی منفصل در عروة

یا اینکه مرحوم سید در عروة با اینکه مبنای خود ایشان تمسک به عام است و لکن مورد را غیر از باب تمسک به عام قرار داده اند. در آنجایی که «مَا لَا يَجِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهَا» به «مَا يَجِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهَا» مشتبه بشود، حکم به عدم جواز نظر فرموده اند. در آنجا فرموده اند این حکمی که ما به عدم جواز نظر کردیم، نه به جهت تمسک به عدم جواز نظر است به طور عموم؛ بلکه به جهت این است که جواز نظر مشروط است به وجود امری که آن امر وجودی یا از نظر مماثلت باشد، یا از نظر محرمیت باشد و آن شرط وجودی را ما به وسیله اصل، دفع می کنیم؛ بنابراین آن شرط وجودی برای حلیت نظر، احراز نشده است و وقتی که [احراز] نشود، حرمت نظر

^۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۸.

^۲ محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵، ص ۱۸۸.

اثبات می‌شود.^۱

اشکال بر نظر سید صاحب عروة

در این بیانی که مرحوم سید فرمودند، نظر است؛ از این باب که بله، برای جوازِ نظر، یک امر وجودی لازم و واجب الإحراز است؛ چه آن امر، مماثل باشد یا اینکه محرم غیر مماثل باشد. - یعنی فرض کنید که از محرم‌های نسبی مانند زوجه، أم‌الزوجه و امثال ذلک باشد، یا فرض کنید که از باب ملک یمین یا ربیبه باشد، که اینها محارم غیر مماثل هستند. یا اینکه مماثل باشد مثل خواهر و مادر و امثال ذلک - بله، در این حرفی نیست؛ ولی صحبت در این است که در مقام شک، در اینجا شما چه اصلی دارید که با آن اصل عدم، رفع یا دفع آن موجب محرمیت را می‌فرمایید؟!]

[ما می‌گوییم که] اگر مورد، مشتبه بشود بین خواهر و بین غیر خواهر، ما که در اینجا اصل عدم نداریم. به جهت اینکه مورد ما یک حالت سابقه ندارد تا شما موضوع را بدون آن شرط مماثلیت، استصحاب کنید. یا اولاً بلا اول آن بنت و آن مؤنث و آن مرأة، خواهر و أخت متولد می‌شود یا غیر أخت؛ اینکه اول حالت سابقه‌ای داشته باشد بعد آن شرط وجودی بر او طاری شده باشد، ما در مورد محرم مماثل نداریم. بنابراین در اینجا اصل عدم جاری نمی‌شود.

می‌آییم سراغ محرم غیر مماثل، در آنجا ببینیم قضیه از چه قرار است؟ اگر مورد ما مورد واحد است، مثلاً اگر در فرد واحد بین زوجه و بین غیر زوجه شک داشته باشیم، این یک مورد است. یا اینکه امر دائر است بین دو مورد، که مثلاً یکی از اینها قطعاً زوجه است و دیگری قطعاً غیر زوجه است.

در مورد اول، ما اصل عدم شرط را می‌توانیم جاری کنیم. به جهت اینکه این زن فی حدّ نفسه حالت سابقه عدم محرمیت دارد، بعد شک در عروض این صفت و این شرط وجودی، با اصل مندفع می‌شود.

اما اگر مانحن فیهما از باب دوران امر بین مشتبهین است که قطع به حلیت یکی و شک در حلیت دیگری است، در اینجا اجرای اصل عدم با وجود علم به شرط وجودی تنافی دارد. چون اگر در هر کدام از این دو، اصل را جاری کنیم، این موجب حرمت نظر بالنسبة به کلّیها است؛ در حالتی که یقین به آن شرط وجودی، رافع آن شک است و موجب عدم اجرا و عدم جریان استصحاب عدم خواهد بود. لذا آن علم اجمالی ما - که سابق بر شبهة در مانحن فیه است - موجب عدم ورود اصل عدم در هر دو می‌شود، که اگر این طور نباشد در تمام موارد علم اجمالی ما می‌توانیم این اصل عدم را جاری کنیم؛ مثلاً اگر در انائین مشتبهین باشد، شما می‌توانید در تک تک آنها لو خلی و طبعه، اصل عدم حرمت جاری کنید. یا در شبهات موضوعیه که امر دائر است

^۱ همان.

بین الأمرین، شما می‌توانید با اصل عدم، رفع تکلیف کنید؛ که قطعاً این باطل است.

بنابراین در مانحن‌فیه که امر دائر است بین موردین و بین مشتبهین، شما نمی‌توانید اصل عدم جاری کنید. چون هر اصل عدمی معارض است با اصل عدم دیگر.

در اینجا ما احراز موضوع را مطرح می‌کنیم و تمسک به عموم حرمت نظر می‌کنیم و آن عموم حرمت نظر شامل کلیهما لو خلی و طبعه خواهد شد. اما اینکه در اینجا اصل عدم جاری کنیم، نه‌خیر؛ در اینجا جا ندارد. این ردّ کلام مرحوم یزدی در بحث استصحاب عدم بود.

تلمیذ: مباحثی که الآن مطرح می‌شود از کیست؟

استاد: از مرحوم آقای خوئی است. من الآن تقریرات آقای خوئی، به تقریر آقا^۱ را عرض می‌کنم. آن مطلبی که مربوط به حضرت آقا بود که ایشان در آنجا در مقام تصوّر و تصدیق قائل به تفصیل شدند - که عرض کردیم هر دوی اینها یکی است - آن بحث تمام شد.

البته اشکال ایشان که آقای خوئی مانحن‌فیه را به باب تقیید مقایسه کردند، آن اشکال وارد است؛ در باب تقیید، جمله، جمله واحد است و از ابتدا ظهور در یک مورد منعقد می‌شود، ولی در بحث تخصیص متصل عرض کردیم که حکم دو جمله را دارد و در اینجا دو ظهور هست، ولی ظهور یکی رافع ظهور دیگری خواهد بود؛ نه اینکه از اول یک ظهور منعقد بشود. این مسئله در آنجا در جای خودش محفوظ؛ بعد، مطلب حضرت آقا نقل شد که ایشان مانحن‌فیه را به دو باب بردند؛ یکی باب تصوّر و یکی باب تصدیق، و فرمودند که تصوّر و تصدیق در اینجا ما به الافتراق دارد و در باب تصدیق، ما نمی‌توانیم قائل به تمسک، در شبهه مصداقیه بشویم؛ که عرض ما در آنجا مطرح شد.

حالا سراغ مخصّص منفصل آمدیم و مطلب دوباره برگشت روی مسئله آقای خوئی. تمام مطالبی که این دو سه روز عرض کردم از تقریرات خود آقا - رضوان الله علیه - است که در بحث اصول ایشان است. این تقریرات ایشان تمام می‌شود، دوباره برمی‌گردیم سراغ مطالب دیگری از آقایان.

آقای خوئی در اینجا می‌فرمایند که ولکن حقّ مطلب در اینجا این است که ما برای احراز تکلیف، فقط احتیاج و نیازی به ثبوت کبری نداریم؛ چنانچه وجود صغری و ثبوت صغری هم به تنهایی محرز تکلیف نخواهد بود. فرض کنید که اگر ما در یک مورد یقین داشته باشیم به اینکه این شرب توتون است، ولکن دلیلی بر حرمت شرب توتون نداشته باشیم، نمی‌توانیم در اینجا قائل به حرمت بشویم و با شک در تکلیف، برای شرب، حرمت را اثبات کنیم.

همین‌طور در صورت احراز کبری، بدون تحقق صغری ما نمی‌توانیم اثبات حکم کنیم. به عبارت دیگر

^۱ علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

همان طوری که عرض شد حکم برای خودش موضوع نمی سازد و اثبات موضوع نمی کند. اگر ما حرمت خمر را داشته باشیم اما در یک مورد شک کنیم که آیا خمر است یا نه، در اینجا نمی توانیم به آن حرمت تمسک کنیم و از این مورد اجتناب کنیم. این یک مسئله^۱.

تأمل بر کلام آیه الله خویی

البته این مطلب که ایشان فرمودند، در یک مورد صحیح است اما در یک مورد همان طور که عرض کردیم محل بحث و تأمل است. بله، اینکه فقط کبری برای ما محرز باشد و صغری برای ما محرز نباشد، در اینجا این برای ما صحیح است؛ زیرا ما حدود صغری را می دانیم و چون حدود صغری را می دانیم، در ظرف عرفان و معرفت به صغری، اگر این حکم بیاید، اگر ما شک بکنیم، در این صورت برای ما حکم محرز نیست. و لکن در شبهات مصداقیّه مفهومیّه - همان طوری که قبلاً عرض شد - اگر ما علم به ثبوت کبری به نحو اجمال داشته باشیم اما حدود صغری از باب شبهه مفهومیّه هنوز برای ما محرز نیست، در آنجا نه خیر؛ آن کبری برای ما منجز است تا اینکه رفع به اشتغال برای ما احراز بشود. حالا از این بگذریم.

حجّیت در مقام اثبات و ثبوت از نظر آیه الله خویی

ایشان می فرمایند که ما در باب حجّیت، دو حجّیت داریم. یعنی به دو مورد، اطلاق حجّیت می شود؛ یکی حجّیت در مقام احتجاج است و یکی حجّیت در مقام ثبوت است. به عبارت دیگر یک حجّیت در مقام اثبات داریم و یکی در مقام ثبوت.

حجّیت در مقام احتجاج به این است که اولاً حکم برای ما محرز بشود و ثانیاً موضوع هم برای ما محرز بشود؛ بعد چنانچه مکلف اطاعت نکرد، مولا بتواند در آنجا احتجاج کند و بگوید: حکم که برای تو معین بود، موضوع هم که برای تو معین بود، پس چرا انجام ندادی؟! و عبد هم می تواند احتجاج کند به اینکه موضوع برای من محرز نیست و وقتی که محرز نشد - همان طوری که الآن عرض شد - صرف احراز کبری خودش موضوع نمی سازد. بلکه کبری بر فرض تحقق موضوع، منجزیت پیدا می کند. این را می گویند حجّت در باب احتجاج و اطلاق حجّت در باب احتجاج است. در اینجا، علم به موضوع شرط است برای این حجّیت. یعنی وقتی که شما علم به این موضوع پیدا می کنید، آن موقع شما می توانید در مقابل مولا احتجاج کنید؛ یا اینکه مولا می تواند برای شما احتجاج کند که شما که علم به موضوع پیدا کردید، چرا عمل نکردید؟!

یک حجّت هم از باب تطبیق اراده استعمالی بر اراده جدی داریم. یعنی مولا چیزی را در نفس خودش اراده کرده است، بعد آن مراد خودش را بیان و استعمال کرده است. در مقام استعمال می گوئیم این استعمال

^۱ محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵، ص ۱۹۱.

مولا حجّت است. یعنی آنچه را که استعمال کرده است منطبق با مراد جدیّ اوست. این را در اینجا می‌گوییم. در اینجا آیا ما علم به موضوع را لازم داریم؟ یا نه، دیگر حکم روی موضوع واقعی من حیث هو رفته است، نه از حیث علم ما؟ وقتی که مولا می‌گوید: «**لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقُ**» حکم روی موضوع من حیث هو رفته است، یعنی فاسق [...]»^۱.

[کسانی که] در شبهات مصداقیّه تمسّک کرده‌اند به عموم «**أَكْرَمُ الْعُلَمَاءُ**»، خلط کرده‌اند بین حجّت در مقام احتجاج و بین حجّت در مقام تطبیق. حجّت در مقام احتجاج این است که ما علم به موضوع داشته باشیم و تا علم به موضوع نداشته باشیم برای ما آن حکم نمی‌آید. خوب ما در اینجا علم به موضوع داریم؛ علم به موضوع ما فسق است، علم به موضوع ما عالم است. ما الآن در اینجا علم به موضوع داریم. آن مطلبی که در اینجا مطرح است این است که این اراده استعمالیه که مولا در اینجا کرده است - «**لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقُ**» بعد از «**أَكْرَمُ الْعُلَمَاءُ**» - منطبق است بر مراد جدیّ مولا و آنچه که ما در اینجا لازم داریم عالم غیر فاسق واقعی است و آن [عالم غیر فاسق واقعی] محطّ برای وجوب اکرام است. دیگر در آن، عالم غیر فاسق معلوم العداله یا اینکه غیر مشکوک الفسقیّه نخواهیده است.

عالم غیر فاسق، حکم وجوب اکرام برایش آمده است. آن وقت چون ما در مقام احتجاج نیاز به احراز موضوع داریم لذا اگر در یک مورد شک کردیم که این عالم، فاسق هست یا نه، می‌توانیم بر مولا احتجاج کنیم و بگوییم به «**أَكْرَمُ الْعُلَمَاءُ**» تو عمل نکردیم، چون احراز موضوع نکردیم. این می‌شود حجّت در مقام احتجاج. این بیان ایشان است.

بنابراین از انضمام بین این دو حجّت که هر کدام از اینها از نظر موقعیت محفوظ باشد؛ یعنی ایشان می‌خواهند بگویند آن کسانی که در شبهه مصداقیّه به عامّ تمسّک کرده‌اند، حجّت در مقام احتجاج را گرفته‌اند و از حجّت در مقام تطبیق غافل شده‌اند. در حالی که ما باید اول این حجّیت در مقام تطبیق را احراز کنیم؛ از اول بگوییم که این جمله منحصّص منفصلی که بعد آمده است، بالنسبه به این عامّی که الآن آمده است حکم مقیّد را دارد. گرچه این منحصّص، منفصل است و **لِدَوَاعِ**، روز بعد از اطلاق، عامّ آمده است؛ اما این حکم آن مقیّد را دارد که می‌آید و مراد استعمالی را با مراد جدیّ مولا منطبق می‌کند - همان حرفی که ما قبلاً می‌زدیم در اینکه باید همیشه مقام اثبات، منطبق با مقام ثبوت باشد - و این را در آنجا حجّت می‌دهد.

می‌گوید اینکه مولا بیان کرده، همان است که در دلش است، چیزی غیر از این نیست. چون در دلش چیست را نمی‌دانیم؛ ما هستیم و این که بیان کرده است. این که بیان کرده است دو جمله است؛ یکی «**أَكْرَمُ**

^۱ قطعی صوت.

الْعُلَمَاء»، یکی هم «لَا تُكْرِمُ الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ». استعمالی که در اینجا کرده، منطبق بر مرادش است. حالا اگر ما یک مته بگذاریم و برویم داخل در دل مولا و بگوییم داخل در دلت چیست؟ می‌گوید: آن‌که داخل در دل من است، عالم غیر فاسق واقعی است؛ این مراد من است. از انضمام بین جمله «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءِ» و جمله «لَا تُكْرِمِ الْفَاسِقَ»، مراد من این است: عالم غیر فاسق واقعی. این حجت تطبیقی، تمام شد.

حالا در مقام احتجاج ما هستیم و مولا و می‌خواهیم به این کلام مولا عمل کنیم؛ به طوری که دیگر مولا نتواند از ما بهانه بگیرد و ما هم بتوانیم در مقابل مولا احتجاج کنیم، با این دو جمله به چه افرادی باید اکرام کنیم؟ باید ما عالم غیر فاسق را احراز کنیم. مولا این را می‌گوید دیگر! از یک طرف گفته است: «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءِ»، از یک طرف گفته است: «لَا تُكْرِمِ الْفَاسِقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ». یعنی عالم غیر فاسق را اکرام کن. وقتی گفت: عالم غیر فاسق، شما هم در مقام عمل باید عالم غیر فاسق را احراز کنید. چون گفتیم که در مقام احتجاج، علم به موضوع برای ترتب حکم بر موضوع، شرط است. شما تا علم به موضوع نداشته باشید هزار «اجتنب عن الخمر» هم داشته باشید، تا مورد برای شما مشکوک باشد آن «اجتنب عن الخمر» بر این مورد بار نمی‌شود. پس برای ترتب حکم بر موضوع، احراز موضوع شرط است.

ما باید عالم غیر فاسق را احراز کنیم و در این مورد که زید است احراز کردیم؛ وقتی احراز کردیم که این [شخص] عالم غیر فاسق است، وجوب «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءِ» بر او مترتب خواهد شد. می‌آییم در یک مورد دیگر، می‌بینیم که در فسق آن شک داریم؛ وقتی که شک کردیم، موضوع را احراز نکرده‌ایم؛ احراز که نکردیم، آن حکم بر این بار نخواهد شد. بنابراین در شبهه مصداقیه نمی‌شود به عام تمسک کرد. این بیان آقای خوبی بود تا این شاء الله پس فردا - چون عرض کردم که فردا [نیستم] - ببینیم که آیا آن بیان می‌تواند با این مطلب موافقت داشته باشد یا نه.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ محاضرات فی أصول الفقه، ج ۵، ص ۱۹۲.